



واژه‌های اختصاصی لنج و لنج‌داری در گویش گناوه

حسین جلال‌پور (دانشگاه آزاد بهبهان)

استان بوشهر با ۲۷۶۳۵ کیلومتر مربع مساحت، ۶۲۵ کیلومتر از ساحل خلیج فارس را به خود اختصاص داده است. این استان از شمال به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد، از شرق به استان فارس، از جنوب شرقی به قسمتی از استان هرمزگان و از جنوب غرب به خلیج فارس محدود است. شهرستان گناوه، پس از شهرستان بوشهر و دشتستان، بزرگ‌ترین شهرستان این استان است.

رکن اساسی اقتصاد در بندر گناوه همیشه دریانوردی بوده است. با توجه به موقعیت جغرافیایی شهر و نامناسب بودن خور گناوه برای ورود کشتی‌های بزرگ باری به این بندر، داد و ستد دریایی، باربری و ماهیگیری همه به وسیلهٔ جهاز (لنج) صورت می‌گیرد. جهاز شناور نسبتاً کوچکی است که به شکلی هنرمندانه از چوب و میخ ساخته می‌شود. از این رو در گویش گناوه جهاز و اصطلاحات مربوط به آن جایگاه ویژه‌ای در زبان دارد. این اصطلاحات حتی وارد زبان روزمرهٔ افراد شده است و به صورت مجاز و کنایه نقش‌هایی متفاوت در موقعیت‌های گوناگون در جمله ایفا می‌کنند. در این بندر دو گونه استفادهٔ عمده از لنج می‌شود: تجاری و صیادی. صیادی در این شهرستان بجز

جهاز، به وسیله فایق‌های موتوری تندرو، موسوم به «تراد» نیز صورت می‌گیرد. این حرفه نیز خود ابزارها، ادوات و اصطلاحات خاصی دارد.

شهرستان گناوه دویست هزار گویشور دارد؛ اما این گویش تا کنون آن چنان که شایسته است، پژوهیده نشده است و از آنجا که زبان در تقابل با زبان‌های دیگر و حتی گویش‌های نزدیک‌تر، مدام در حال پوست انداختن و چهره عوض کردن است و در این پوست‌اندازی بسیاری از وجوه خود را یا از دست می‌دهد یا تبدیل به وجوه دیگر می‌کند، این ضرورت احساس می‌شود که صورت نخستین یا نزدیک به نخستین واژه‌ها و ساختار جمله‌ها ثبت شود تا آیندگان بتوانند با آن زبان برخورد دقیق‌تر، سنجیده‌تر و علمی‌تری داشته باشند.

گویش این منطقه از شاخه شمالی گویش‌های استان است. این گویش برگرفته از گویش لری است، اما به لهجه‌هایی کاملاً متفاوت با آن در دو دهستان وسیع لیراوی (liravi) و حیات داوود (haeyatdavud) صحبت می‌شود.

واژه‌های نقل شده در این مقاله مربوط به لنج و لنج‌داری در گناوه است که تلفظ آن‌ها در این گویش با دیگر بنادر ایران متفاوت است. در این میان، از آوردن اصطلاحات مجازی و کنایی که از این راه وارد زبان شده‌اند، خودداری شده و در جایی مناسب‌تر به شکل مفصل به آن پرداخته خواهد شد.

پیش از این، هیچ گونه تحقیقی به این شکل برای حفظ تلفظ گویشی این واژه‌ها نشده است. نگارنده خود از نزدیک با این کلمات و اصطلاحات آشنایی کامل دارد، اما به این دانسته‌ها بسنده نکرده است و در این مقاله برای ضبط دقیق‌تر و علمی‌تر، از روش تحقیق میدانی؛ مصاحبه با ناخدایان، جاشوان (ملوانان) و لنج‌سازان استفاده کرده است.

آبل [abel]: زحمت کشیدن و دست و پنجه نرم کردن با لنج، بار لنج و یا وسیله‌ای در لنج.

آزاد [azað]: حالت خلاصی موتور لنج.

آلی [ali]: قسمت رو به دریای لنج در زمان حرکت در دریا.

آلیه [aliyæ]: نمای سینه لنج از بیرون. لنج را به سه قسمت تقسیم می‌کنند و آلیه قسمت جلویی آن است.

ابد [æbd]: چوبی عمودی در جلو دکل.
ایذار [obeyðar]: چوبی روی «فنه تفر» که طناب عقب دکل روی آن بسته می‌شود.
اتفه [ætfæ]: چوبی بسیار محکم که «شلمون» را به بدنه لنج وصل می‌کند.
اذه [æðæ]: زنبیل وسایل «گلاف».
ارز [ærez]: زمانی که باد در پهنای لنج بوزد. این موقعیت، وضعیتی سخت برای لنج در دریا به وجود می‌آورد.
استان [estan]: حرکت لنج به سمت جلو. نیز فرمان حرکت به جلو.
اشکه [æškæ]: زمانی که موج با شدت به سینه لنج، ضربه وارد می‌کند.
امار [omar/æmar]: طناب لنگر کشتی.
امرانی [æmrani]: دو گیره در «تفر»، در طرفین لنج، که دکل را نگه می‌دارد.
انچ [ænč]: تخته‌ای که بین «سته» و «بُرد» از «سینه» تا «تفر» لنج قرار می‌گیرد.
اوپری [owpori]: بالا آمدن آب دریا.
اوخالی [owxali]: پایین رفتن آب دریا.
اواخر [owxar]: آب‌خور. ۱. اندازه آبی که یک لنج برای شناور شدن به آن احتیاج دارد.
۲. قسمت پایین و شکم لنج که بیشتر مواقع با آب در تماس است.
او داذن [ow daðæn]: آب دادن. وقتی گفته می‌شود که ایرادی در بدنه لنج به وجود آمده باشد و آب به داخل لنج رخنه پیدا کند.
اوشار [owšar]: ساختن لنج نو و به آب انداختن آن.
اهک [æhæk]: آهک. این ماده سفید رنگ شبیه گچ را با «په» مخلوط می‌کنند و به منظور محافظت از چوب در مقابل آفات دریایی به بدنه لنج می‌مالند.
ایب [eyb]: ایرادی که در بدنه لنج به وجود می‌آید و باعث نفوذ آب به درون آن می‌شود.
بارز [barez]: جدا کردن لنج از اسکله یا لنجی دیگر.
باسکت [basket]: سبد. این واژه بیشتر در لنج‌ها و قایق‌های صیادی کاربرد دارد و واحد شمارش و فروش صید میگو و ماهی است.
بالا آوردن [bala averdæn]: اصطلاحی است که زمان از آب بیرون کشیدن لنج به کار می‌برند. این بیرون کشیدن به منظور تعمیر یا شست‌وشوی بدنه لنج است.

بچه گایم [bæčæ gayom]: «گایم» کوچک در «تفر» لنج.
برد [bord]: قسمت بیرونی و کناره‌های لنج.
برمیل [bærmil]: ضربه‌گیری که روی «میل» در قسمت سینه لنج کار گذاشته می‌شود.
بروش [borowš]: بُرس. از ابزار شست‌وشوی لنج.
بری [bori]: مقدار پولی که ناخدا و ملوانان در ازای یک سفر تجاری دریایی درخواست می‌کنند. لازم به ذکر است که در حال حاضر همه ناخدایان و ملوانان به این شکل روی لنج کار می‌کنند و شیوه «گلاته»‌ای از بین رفته است.
بریج [berij]: طبقه دوم لنج در قسمت عقب لنج که اتاق ناخدا روی آن قرار دارد.
بالت [bolt]: وزنه فلزی مخصوص اندازه‌گیری عمق آب در قسمت‌هایی که عمق آب کم است. هنگامی که این وزنه به کف آب می‌رسد، نشانه به کار رفته در طناب عمق آب را مشخص می‌کند.
بلم [bælæm]: قایق پارویی کوچک.
بلم بوم [bælæm bum]: نوعی لنج کوچک.
بوری [buri]: لوله‌ای که شافت موتور لنج از آن عبور می‌کند و به پروانه لنج متصل می‌شود.
بوم [bum]: از انواع لنج که برای باربری مناسب‌تر است. «سینه» و «تفر» این لنج هر دو تقریباً مدور است. این لنج به عروس دریا معروف است.
بوؤس [bovos]: نوعی گره زدن و بستن طناب.
بویه [buwiyæ]: علامت و همچنین فانوس دریایی که راهنمای لنج‌ها هنگام نزدیک شدن به خشکی است.
بتتوک [bontuk]: قلابی که به چوبی متصل می‌شود و اشیای افتاده در آب را به کمک آن از آب می‌گیرند.
بندیره [bendeyræ]: چوب پرچم لنج.
بیته [bitæ]: چوب و طناب یا هر چیز دیگر روی اسکله که طناب لنج را به آن می‌بندند.
بیرشت [beyrešt]: طناب متصل‌کننده «دولاب» و «کانه» به سکان.
بیس [bis]: اولین چوبی که برای ساختن لنج به کار برده می‌شود. این چوب بسیار

محکم و دراز و یکپارچه است و طول آن باید به اندازه‌ای باشد که بتوان آن را به سه قسمت مساوی تقسیم کرد. بدنه و تمامی چوب‌های مهم لنج به این چوب متصل می‌شوند. به وسیله این چوب «سینه»، «میان» و «تفر» لنج مشخص می‌شود. این چوب حکم شاسی لنج را دارد.

بی‌سیم [bisim]: که «رادو» نیز گفته می‌شود، وسیله ارتباطی لنج است با بیرون آن و در سال‌های اخیر استفاده از آن توسط اداره بنادر و کشتیرانی اجباری شده است.

بیوار [bivar]: دو گیره در «سینه» در طرفین لنج که دکل را نگه می‌دارد.

پته [pætae]: فلزی که «بیس» و «میل» را به هم وصل می‌کند.

پس‌کنده [pæskondæ]: قطعه چوب کوچکی که بین پروانه و «کنده» لنج قرار می‌گیرد.

پکن [pæken]: نوعی طناب به هم بافته که به دور شافت پیچند تا آب وارد لنج نشود.

پل‌پل [pælpæl]: پهلوی به پهلوی شدن لنج.

پنکه [pænkæ]: پروانه لنج.

په [peh]: پیله. چربی‌ای که ذوب و با آهک مخلوط می‌کنند و به قسمت پایین بدنه لنج که بیشتر با آب در تماس است می‌مالند.

په‌گر [pe:ger]: قسمت پایین لنج، از بیرون. این ناحیه مشخص می‌کند تا کجا می‌باید «په» زده شود.

پواره [puwaræ]: لنگر بزرگ.

پیتو [pitu]: نام نوعی موتور لنج.

تابک [tabok]: پهلوی گرفتن لنج کنار اسکله یا لنجی دیگر.

تاق [taq]: قسمتی میان‌تهی در پایین و عقب لنج که پروانه در آن قرار می‌گیرد. این

قسمت همواره در آب است، مگر هنگامی که لنج را برای تعمیر و شست‌وشو از

آب خارج می‌کنند.

تانکی [tanki]: تانکر. مخزن گازی و آب.

طباخ [tabbax]: آشپز.

تبله [tæblæ]: تخته‌ای در قسمت «سینه» لنج، دارای سوراخی در وسط که از آن به

عنوان انباری کوچک استفاده می‌شود.

تختی سرخو [tæxtey serxu]: تختۀ سرخ. نوعی تختۀ مورد استفاده در لنج‌سازی.
تختی کار [tæxtey kar]: تختۀ مخصوص ساخت بدنۀ لنج.
تراد [tærad]: قایق تندرو برای صید ماهی.
ترازه [tærazæ]: چوب‌بست افقی که روی هر «گایم» قرار می‌گیرد.
تریبال [terbal]: نوعی برزنت بسیار ضخیم برای محافظت بار از رطوبت.
تری [terey]: حرکت آزمایشی لنج پس از تعمیر.
تریج [terij]: لبۀ لنج. آخرین تخته در قسمت بالای دیوارۀ لنج که روی «فرار» نصب می‌شود.
تشاله [tæšalæ]: یدک‌کش. لنج چوبی کوچکی که لنج‌های با بار سنگین را برای ورود به «خور» راهنمایی می‌کند.
تفر [tæfær]: قسمت عقب لنج. لنج به سه قسمت تقسیم می‌شود که یک‌سوم عقب آن را «تفر» می‌گویند.
تلباس [telbas]: دیوارهای برزنتی برای جلوگیری از ورود آب به لنج، هنگامی که بار لنج بیش از حد ظرفیت باشد.
تنگاسه [tængasæ]: چوبی که روی «وارد» قرار می‌گیرد.
تهام [teom]: چوبی که در هنگام تعمیر لنج زیر «بیس» قرار می‌دهند تا لنج را کاملاً از زمین جدا کند.
ته‌لنجی [ta:lænji]: اجناسی که گمرک بدون دریافت گمرکی به لنجی که از سفر آمده می‌دهد.
توف [tuf]: نجات یافتن لنج و بار آن از توفان.
جاشو [jašu]: ملوان. کارگر لنج.
جالی [jali]: تخته‌هایی شبیه در برای پوشاندن دهانۀ انبارهای لنج.
جامری [jamri]: تختۀ خراب شده و از کار افتاده در بدنۀ لنج. اندازه این چوب از بین رفته معمولاً دو در دو اینچ است.
جذم [jedom]: پهلو گرفتن دو لنج در کنار هم بدون برخورد با هم.
جسذی [jæsæði]: میخی که تختۀ بدنه را به «شلمون» وصل می‌کند و در بدنۀ لنج زده می‌شود. اندازه این میخ بستگی به نوع و اندازه قطر «شلمون» دارد.

جلبوت [jælbʊt]: قایق کوچک.

جلبوتی [jælbʊti]: نوعی میخ ریز مورد استفاده در لنج‌سازی.

جمه [jæmæ]: ته لنج، و محل تجمع آب‌های نفوذی از دریا.

جهاز [jæhaz]: اسم عام لنج چوبی. هر کدام از انواع آن، بسته به نوع ساخت، اسم خاصی دارد. در گویش گناوه این واژه کاربرد متداول‌تری دارد و هنگامی که کسی بخواهد به فارسی معیار صحبت کند از واژه «لنج» استفاده می‌کند.

جی [ji]: به «کانه» در «بوم»، که متفاوت با انواع دیگر لنج است، گفته می‌شود.

چافتو [çaftʊw]: نام تخته‌ای که از درون لنج روی «بیس» قرار می‌گیرد.

چافتوتفر [çaftʊwtæfær]: چوبی که در ته لنج روی «میل» قرار می‌گیرد. به علت نوع ساخت متفاوت «بوم» این چوب تنها در این نوع لنج کاربرد دارد.

چافتومیل [çaftʊwmil]: تخته‌ای که از درون روی «میل» در «سینه» لنج می‌کوبند.

چپله [çæplæ]: قطعه چوبی که برای محکم‌کاری زیر «کانه» و روی سکان قرار می‌گیرد.

چپو [çæpʊw]: پمپ دستی تخلیه آب لنج. این وسیله در کنار عرشه لنج کار گذاشته می‌شود.

چراغ بندیره [çeray bendeyræ]: لامپی که به «بندیره» در عقب لنج نصب می‌کنند.

چراغ دیره [çeray deyræ]: لامپ درون قطب‌نما که شب‌هنگام قطب‌نما را روشن می‌کند.

چراغ سرخ و سوز [çeray serxosowz]: چراغ قرمز و سبزی بر روی اتاق ناخدا برای راهنمایی کشتی و لنج‌هایی که از روبه‌رو می‌آیند.

چکان [çækan]: حمل بار بیش از حد توسط لنج.

چکر [çeker]: حمل بار بیش از حد توسط لنج.

چلپ [çælp]: تخته‌ای افقی در عرشه که «سینه» را دو قسمت می‌کند.

چلچل [çælçæl]: باد ملایم و آرام.

چمبلاک [çembelâk]: جرثقیل دستی.

چننه [çæntæ]: تخته‌ای با ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر پهنا در بالاترین قسمت «بُرد» لنج. این تخته در «ناکو»، «قیتون» نامیده می‌شود.

چوبه [čowyə]: میخ‌پیچی بزرگ در اندازه‌های متفاوت برای نگه داشتن «بیس» به چوب‌های ضخیم بدنه لنج.

چیپال [čipal]: هر شیئی که روی آب شناور بماند. این شیء معمولاً کائوچویی است.
خت شاهین [xæt šahin]: نشانه‌ای روی بدنه لنج که حد مجاز بارگیری قانونی را مشخص می‌کند.

خش [xeš]: جا باز کردن و داخل شدن لنج به‌سختی بین دو لنج.
خن [xæn]: انبار لنج. قسمت زیرین لنج که یکی در «سینه» یکی در «میان» و دیگری در «تفر» لنج قرار دارد. موتور لنج نیز در یک «خن» جداگانه به نام «خن» موتور قرار دارد.
خنزیره [xænziræ]: پمپ تخلیه آب لنج که به کمک موتور لنج در هنگام روشن بودن آن کار می‌کند.

خوار [xuwar]: به دریای آرام می‌گویند، در اصل به معنی خواهر و مهربان.
خور [xur]: پیشرفتگی آب دریا در ساحل. محل ورود لنج‌ها به گمرک و شهر.
خیت [xeyt]: ریسمان نایلونی محکمی برای ماهیگیری.
خیوسه [xayusæ]: آخرین «گایم» لنج، کم‌عرض‌ترین و کوچک‌ترین آنها.
دام [dam]: سرِ تخته‌هایی که دو «شلمون» را به هم وصل کند.

دامر [damer]: نوعی شیرۀ گیاهی شبیه نبات که آن را ذوب و با روغن مایع مخلوط می‌کنند و پنبه آغشته به آن را به دور میخ می‌پیچند تا آب از کنار میخ وارد لنج نشود.
دبر [dæber]: زمانی که باد در پشت لنج بوزد و لنج را در حرکت به جلو یاری دهد.
دخول [doxul]: قسمت خراب شده و شکسته تخته بدنه لنج، بزرگ‌تر از «شخاسه».
درب [derb]: صفت لنجی که زیاد پهلو به پهلو شود و هدایت آن در دریا سخت باشد.
درکامره [dærkameræ]: در کوچک «خن».
درمیت [dermeyt]: تخته محکم و پهن و نسبتاً ضخیمی که روی «شلمون» قرار می‌گیرد.
دریه [deryæ]: دریا.

دَس‌مله [da:smælæ]: شنا.
دَفنه [dæfnæ]: بسته‌های بزرگ طناب به هم بافته که هنگام کنار هم قرار گرفتن دو لنج بین آن دو قرار می‌دهند که به تخته بدنه آنها آسیبی وارد نشود.

دک [dek]: به زمین خوردن اندک‌اندک لنج هنگام حرکت و دوباره راه افتادن. این وضعیت برای لنج مخصوصاً در هنگامی که بار دارد خطرناک است.
دلنگه [delengæ]: چوبی است به شکل عدد هفت دارای دو شاخه که «میل» را در «سینه» به لنج متصل می‌کند.

دوار [dævar]: استوانه‌ای فلزی که با پیچ و مهره بر «سینه» لنج نصب می‌کنند و به کمک آن لنگر را بالا می‌کشند. با چرخاندن چوب، زنجیر لنگر به دور این محور می‌پیچد و لنگر بالا می‌آید.

دوران [dowran]: شکم لنج. نمای برآمده میانی لنج از بیرون.
دوسه [dowsæ]: تخته‌ای پهن و بلند برای سوار شدن به لنج یا جابه‌جایی بین دو لنج یا اسکله.

دولاب [dulab]: فرمان لنج که به وسیله طناب‌هایی به «کانه» وصل می‌شود. این ابزار شبیه فرمان اتومبیل اما از چوب و بزرگ‌تر است. برای سهولت در گرفتن «دولاب» پره‌هایی نیز در قسمت بیرونی آن نصب می‌کنند.
دیره [deyrae]: قطب‌نما.

رابه [rabe]: ردیف چهارم تخته‌هایی که روی «بیس» لنج قرار می‌گیرند.
راگی [ragi]: شناور شدن یا بودن لنج.
ربان [raeban]: راه‌بلد دریایی. گاهی لنج‌ها برای رفتن از مسیری که تا به حال نرفته‌اند از یک نفر که قبلاً این مسیر را طی کرده است استفاده می‌کنند که به این نام معروف است.

ریش [rebs]: یک، دو یا سه تخته که در ثلث آخر لنج قرار می‌گیرد؛ از «رگه» تا «گایم».
رش [raš]: قطرات آب دریا که به درون لنج می‌ریزد.
رگای [raegay]: لنجی که برای شناور شدن به آب زیادی احتیاج نداشته باشد. این لنج اصطلاحاً آب‌خورش کم است.

رگه [raegæ]: ردیف تخته‌های پشت لنج.
رمی [raemi]: تخته چهارم به بالا که روی «بیس» قرار می‌گیرد.
ریل [reyl]: آخرین تخته‌ای که در «رگه» کار گذاشته می‌شود.

زاروگی [zarugey]: میخی پانزده سانتیمتری که در لنج‌سازی کاربرد دارد. این نام برگرفته از نام نوعی لنج کوچک است.

زام [zam]: نوبت نگهبانی هر کدام از ملوانان در شب در هنگام دریانوردی.
زانه [zanæ]: نوعی قلاب فلزی براق. این برق حکم طعمه را دارد و باعث فریب ماهی می‌شود. طریقه صید با آن به این شکل است که پس از انداختن قلاب در پشت لنج به آب آن را به یکی از چوب‌های درون لنج می‌بندند و ریسمان آن را به دور چوبی شکننده شبیه چوب کبریت می‌پیچانند و آن را به حال خود رها می‌کنند. شکستن این چوب نشانه صید شدن ماهی است.

زایه [zayæ]: تخته‌ای که روی «بُرد» متصل شده است.
زَر [za:r]: دهانه «خور»های کم آب. در این قسمت آب دریا عمق کمی دارد و توقف طولانی لنج می‌تواند خطرناک باشد.

زالال [zelal]: سایه‌بان. نوعی پارچه برزنتی سفید.
زند [zænd]: چوبی در «سینه» لنج که طناب مهار لنج را به دور آن می‌پیچند.
زیلو [zilu]: مستراح لنج.

زیوار [zivar]: تخته‌ای بین «انج» و «فرار» برای جلوگیری از ورود آب به عرشه لنج.
سا [sâ]: ساج هندی. نوعی تخته مرغوب که در لنج‌سازی استفاده می‌شود.
ساتور [satur]: نوک لنج. قسمت برآمده‌تر و بلندتر از عرشه در «سینه» لنج.
سافل [safel]: قسمت رو به ساحل لنج در زمان حرکت.

سالس [sales]: ردیف سوم تخته‌هایی که روی «بیس» قرار می‌گیرند.
سانی [sani]: ردیف دوم تخته‌ها بعد از «بیس» که روی «مالج» قرار می‌گیرند.
سته [sætæ]: عرشه، رویه فوقانی لنج.

سچاچ [sečać]: گرفتن درزها و سوراخ‌های ایجاد شده در لنج.
سرافه [særætfæ]: چوب هلالی‌شکلی که روی «اتفه» قرار می‌گیرد.

سکون [so/e/kun]: سکان. تخته‌چوبی بسیار محکم و یکپارچه که در انتهای لنج و در بیرون آن نصب می‌کنند. سکان در قسمت پایین، که در آب قرار دارد، پهن‌تر از قسمت بیرونی آن است. اغلب به غلط «دولاب» را سکان لنج می‌پندارند.

سکونی [sekuni/sokuni]: سکاندار، کسی که وظیفه نگه‌داشتن سکان به عهده اوست. البته این وظیفه از دیگران، به‌خصوص ناخدا، ساقط نیست.

سل [sel]: روغن کوسه یا دیگر ماهیان غیرخوراکی که به تخته لنج می‌مالند. این روغن، قهوه‌ای‌رنگ و دارای بوی بسیار بدی است، اما از تخته در مقابل آفتاب، پوسیدگی و هر آسیب احتمالی دیگر محافظت می‌کند. با مالیدن این روغن تخته جلای خاصی پیدا می‌کند و زیبایی لنج دوچندان می‌شود.

سلامه [sælamae]: بند یا فلزی که سکان را به «میل تفر» وصل می‌کند.

سلیس [sælbis]: به «بُرد» و «سور» وصل می‌شود.

سلسله [selselae]: زنجیر لنگر که آن را سنگین‌تر می‌کند و به زیر آب می‌برد.

سلوب [selub]: قیافه، نما و شکل و ظاهر کلی لنج.

سلوه [salvae]: چوبی که کوتاهی «شلمون» را جبران می‌کند.

سلیدان [seleydan]: آشپزخانه. اتاقکی کوچک که در قدیم از جنس چوب ساخته می‌شد، ولی در سال‌های اخیر برای جلوگیری از خطر آتش‌سوزی عمدتاً از فلز ساخته می‌شود.

سماچ [sæmač]: لنج ماهیگیری.

سمبوک [sæmbuk]: نوعی لنج چوبی کوچک.

سمت [sæmt]: بستن محکم «گسل» به شکلی که لنج جابه‌جا نشود.

سمر [samer]: چوب یا هر شیء دیگر که خودبه‌خود روی آب شناور باشد.

سناد [sænad]: حرکت منظم و آرام لنج بر روی آب بدون تکان خوردن و پهلوپهلو شدن.

سندوق ماچله [sænduq mačelae]: صندوقی تخته‌ای یا فلزی، محل ذخیره آذوقه ملوانان.

سنگار [sengar]: یا هم‌سنگار. همراهی دو یا چند لنج در سفر با هم.

سپه افریقی [seh ofriqoy]: سپاه آفریقایی. نام نوعی تخته.

سوفی [sufi]: چوب قرقره «دولاب» که طناب یا زنجیر «کانه» دور آن می‌چرخد و چرخاندن «دولاب» با این وسیله آسان‌تر می‌شود.

سوله [sowlæ]: ماده شوینده لنج، شبیه پودر نمک.
سوور [suwær]: تخته‌هایی محکم در سقف «خن» لنج که حکم تیرآهن را در سقف
خانه دارد.

سوور دهن فنه [suwær dæhænfænæ]: «سوور» بزرگ که در «تفر» لنج قرار دارد و
بزرگ‌ترین «سوور» آن است.

سور سینه [suwær sinæ]: «سوور» واقع در قسمت «سینه» لنج.
سوور مدگری [suwær medgæri]: «سوور»ی که دکل به آن وصل می‌شود.
سوور مشی [suwær mæšey]: روبه‌روی موتور لنج قرار می‌گیرد و کوتاه‌ترین «سوور»
است.

سویل [sevil]: چوبی که زیر «چلپ» کار گذاشته می‌شود.
سینه [sinæ]: قسمت جلویی لنج. یک‌سوم جلو لنج.
سینه بهرینی [sinæ bæhreyni]: نوعی لنج با «سینه» مستقیم رو به بالا.
سینه موج [sinæ mowj]: حرکت لنج به سمتی که موج از آن طرف می‌آید، به شکلی که
«سینه» لنج مرتب با موج برخورد کند.
شافت [šaft]: لوله‌ای استوانه‌ای شکل که نیروی موتور را به پروانه منتقل می‌کند و آن را
می‌چرخاند.

شاهن [šahen]: لنجی که بار بیش از حد حمل کرده باشد.
شخاسه [šexâsæ]: گاهی تعویض تخته‌ای شکسته از بدنه لنج ممکن است بدان آسیب
برساند؛ از این رو، تخته‌ای به اندازه قسمت شکسته شده با مهارت به جای آن کار
می‌گذارند. این تخته را «شخاسه» می‌گویند.

شلمون [šælmun]: چوب‌های خمیده‌ای شبیه دنده بدن انسان که به «بیس» متصل
می‌شوند.

شوفر [šufer]: مسئول موتورخانه لنج.
فتیله [fetilæ]: پنبه‌ای تاب‌داده آغشته به روغن که میان تخته‌های بدنه لنج می‌گذارند تا
مانع ورود آب به درون لنج شود.
فرار [færar]: تخته یا تخته‌هایی بالای «انچ».

فرش [færš]: تخته‌چوب‌های مسطحی که هنگام بارگیری، با آن کف «خن» را تسطیح می‌کنند.

فرمن [færmæn]: چوبی که روی «گایم» از «تفر» به «سینه» قرار می‌گیرد. این چوب در قدیم از ابزارهای بادبان بوده است.

فریس/فریز [færis/z]: پارو. چوبی بلند که قایق را با آن هدایت می‌کنند. همچنین هنگام جدا کردن دو لنج از همدیگر پس از این که فاصله آنها بیش از اندازه رسیدن دست شد، از این چوب برای دورتر کردن دو لنج استفاده می‌کنند.

فل [fa:l]: چوبی که دقیقاً وسط لنج از «میل تفر» تا «خن» موتور روی «فنه» قرار می‌گیرد.

فلس [fæls]: کله میخ.

فندول [fendul]: آگروز موتور.

فندیشن [fendeyšen]: چوب‌هایی ضخیم که موتور لنج را روی آن‌ها نصب می‌کنند (= فوندانسیون).

فنه [fænæ]: عرشه لنج در قسمت «تفر» و «سینه».

فیله [feylæ]: سطلی که با آن از دریا آب می‌کشند.

فینی [feyni]: نوعی تخته مورد استفاده در لنج‌سازی.

فیول [fiyul]: انباری کوچک در «سینه» لنج.

قتره [qætræ]: اندازه آب، آب‌خور لنج.

قلفک تفر [qolfæk tæfær]: انبار بسیار کوچکی در «تفر» لنج برای نگهداری وسایل کوچک.

قلفک سینه [qolfæk sinæ]: انبار بسیار کوچکی در قسمت جلویی لنج.

قلمی [qælæmi]: دکل کوچک و دوم لنج.

قماره [qomaræ]: اتاق مخصوص استراحت ناخدا، و محل نگهداری تجهیزات ناوبری لنج.

قیتون [qitun] ← چنته.

کاتلی [katli]: فاصله از عرشه تا تخته‌های طبقه دوم در انتهای لنج که «قماره» روی آن قرار می‌گیرد.

کانه [kanæ]: چوبی متصل به سکان که لنج را با آن هدایت می‌کنند.
کاک [kak]: سوراخ‌های تعبیه شده در زیر بدنه لنج که آب دریا را برای خنک کردن موتور وارد لنج می‌کند.

کامره [kameræ]: انبار کوچکی در قسمت «سینه» لنج.
کروه [kaervæ]: تخته‌های محکم داسی‌شکل بین «سوور»ها که نگهدارنده و متصل‌کننده آنها به همدیگر است.

کلفات [kaelfat]: تعمیر سوراخ‌ها و رخنه‌های به وجود آمده در بدنه یا بین تخته‌های لنج.

کلوبار [kolubar]: میخ‌کش.

کمبال [kaembal]: نوعی طناب محکم و کلفت ساخته شده از الیاف نخل.
کمون [kaemun]: دریل دستی. این ابزار دارای طناب نسبتاً باریکی است که به دو طرف یک تکه چوب بسته می‌شود. این طناب را به دور قرقره‌ای که به مته وصل است، می‌پیچانند و با کشیدن آن، جای میخ در بدنه لنج سوراخ می‌شود.
کنده [kondæ]: چوب مدور یک‌تکه‌ای که در انتهای قسمتی که پروانه در آن قرار دارد، نصب می‌شود.

کوتی [kuti]: نوعی لنج که عقب آن از نوع «بوم» و «سینه» آن شبیه «ناکو» است.
گابی [gabi]: چسباندن دو تخته به هم به شکلی که هیچ چیز بین درز آنها نرود.
گارنیل [garneyl]: نام نوعی موتور لنج (= گاردنر).
گازلیتی [gazleyti]: نوعی میخ مورد استفاده در لنج‌سازی. این نام برگرفته از نام نوعی لنج کوچک است.

گایم [gayom]: چارچوبی که یکی در «سینه»، یکی در «میان»، و دیگری در قسمت «تفر» لنج قرار دارد. به چوب‌های عمودی، «گایم» می‌گویند. از این چارچوب به عنوان سایبان نیز استفاده می‌شود.

گبا [goba]: درز میان دو تخته.

گبیت [gobit]: قسمت پیشین «ماشوه».

گتایی [gaetai]: لنج باربری و تجاری.

گرت [gæræt]: تخته‌ای که با آن «گلاس» می‌سازند. گلاس یکی از اجزای گران‌قیمت موتور است که اگر خراب شود، به وسیله این چوب بدل آن را می‌سازند.

گسار [gæsar]: سنگریزه‌های ته دریا که به تدریج و با تغییر دمای آب به ته لنج و سنگ‌های اطراف ساحل می‌چسبند. این سنگریزه‌ها بسیار برنده‌اند. هنگام شستن لنج، که بعد از هر سفر دریایی صورت می‌گیرد، ابتدا این سنگ‌ها را توسط وسیله‌ای فلزی به نام «مشکره» از لنج جدا می‌کنند.

گسل [gæsl]: طنابی که لنج را با آن به اسکله، زمین یا لنجی دیگر می‌بندند.

گسل کردن [gæsl kerdæn]: کشیدن یک لنج، لنجی دیگر را به وسیله طناب.

گلاته [gælatae]: سهمی از درآمد لنج که بین صاحب لنج، ناخدا و ملوانان به نسبت تقسیم می‌شود. این نسبت به این شکل است: نصف درآمد متعلق به صاحب لنج است، از نصف باقیمانده دو سهم به ناخدا، ۱/۵ سهم به شوfer، ۱/۵ سهم به سکانی، و ۱/۵ سهم به طبخ می‌رسد. ملوانان عادی نیز هر کدام یک سهم می‌گیرند.

گلاس [gelas]: ماده‌ای پلاستیکی درون «بوری» که چرخیدن «شافت» را آسان‌تر می‌کند.

گلاف [gællaf]: لنج‌ساز و تعمیرکار تخته‌های لنج.

گل سهلی [gel se:li]: نوعی خاک قرمز مورد استفاده «گلاف»ها که با آن قسمت‌هایی از چوب را که می‌خواهند ببرند یا تراش دهند، مشخص می‌کنند.

گلفه [golfæ]: نام «گایم» «تفر» در نوع لنج موسوم به «ناکو».

گلن [gælæn]: فلزی است حلقوی شکل که به سر «بوری» نصب می‌شود تا از ورود آب به لنج جلوگیری کند.

گوش گرگی [guš gorgi]: چوبی دوشاخه و در هم به شکل ضربدر شبیه گوش گرگ که در «سینه» قرار دارد و «گسل» را به آن می‌بندند.

گوفه [gufæ]: فرقه طناب سکان.

گیر [geyr]: دنده لنج.

لامی [lami]: رنگ و آهک مخلوط شده. ترکیب این دو را برای جلوگیری از زنگ‌زدگی به سر میخ می‌مالند.

لاهم [lahom]: به گل نشستن یا به گل نشانیدن لنج.

لایه [layæ]: طناب بادبان در قسمت «تفر» لنج.
لُف [lof]: پیچیده شدن طناب یا هر شیء دیگر به دور پروانه لنج و از حرکت بازداشتن آن.
لفاف [lofaf]: پارچه‌ای که برای جلوگیری از آسیب دیدن و پاره شدن طناب به دور آن می‌پیچند.
لمبوتِه [ləmbutæ]: پارچه‌ای که در فصل گرما ملوانان به جای شلوار دور خود می‌پیچند.
لوستر [luster]: نام نوعی موتور لنج.
لووس [loves]: شیء افتاده و رها شده در آب.
لینه [leynæ]: فلزی مسطح در ضخامت‌های مختلف اما تقریباً نازک برای مسطح قرار دادن موتور لنج.
ماچله [mačelæ]: آذوقه و خواروبار کارکنان لنج.
ماشوه [mašuwæ]: ۱. نوعی لنج، ۲. قایق پارویی کوچک. از این قایق برای سوار شدن به لنج و انداختن لنگر به آب در «خور» استفاده می‌شود.
ماکری [makri]: تخته‌ای که برای کم کردن فشار روی «زند» نصب می‌شود.
مالچ [maleč]: ردیف اول تخته‌های زیر لنج که دقیقاً روی «بیس» قرار می‌گیرد.
مُتر [moter]: ۱. نام انباری که موتور لنج در آن است. ۲. موتور لنج.
مته [mætæ]: دریل دستی.
مجرا [mojra]: مسیر حرکت لنج در دریا. گرای دریایی.
مچ پواره [mač puwaræ]: قطعه فلزی که زنجیر و طناب لنگر را به هم وصل می‌کند.
مرزاب [merzab]: سوراخ‌هایی که کنار عرشه تعبیه می‌کنند برای خالی شدن آب عرشه.
مِرگ [mereg]: خشک کردن آب درون لنج.
مرفا [moræmma]: پهلوپه‌پهلوی شدن لنج در دریا.
مساوا [mosava]: لنجی که زیاد پهلوپه‌پهلوی شود.
مسترگوشی [mesterguši]: نام نوعی موتور لنج (= میتسوبیشی).
مسمله [mesmelæ]: کشیدن و خشک کردن آب از ته لنج به وسیله پارچه یا گونی و چلانیدن آن.

مشکره [moškeræ]: وسیله‌ای فلزی شبیه کاردک، با سر خم برای پاک کردن و تمیز کردن «گسار» از قسمت پایین لنج.

مغرتانی [moɣrætani]: نام نوعی میخ مورد استفاده در لنج‌سازی.

مغزی [moɣzi]: نام «شلمونی» که «رگه» و ته لنج را به هم متصل می‌کند.

مکینه [mækinae]: موتور لنج.

مگر [mogær]: نام قدیم «گل سهلی» که کاربرد آن بسیار کم شده است.

منده [mondæ]: چوب، طناب یا لوله‌ای عمودی که در زمین یا روی اسکله برای بستن طناب لنج نصب می‌کنند.

منگر [monger]: ابزاری فلزی با نوک پهن و تیز که لنج‌سازان از انواع مختلف آن در موقعیت‌های مختلف استفاده می‌کنند.

منگر کلفات [mongær kælfat]: ابزاری فلزی با نوک تیز و پهن که با آن فتیله را در بین تخته‌ها با ضربات ممتد چکش وارد می‌کنند.

منگر گبار [mongær gobar]: ابزاری که تخته را به اندازه‌ای که سر میخ در تخته قرار بگیرد، می‌تراشد.

منگر ولیتی [mongær voleyti]: ابزاری فلزی برای تراشیدن چوب در جاهایی که امکان استفاده از تیشه وجود ندارد.

مول [mowl]: بستن موقتی طناب لنج که بتوان آن را زود باز کرد.

میان [miyan]: وسط لنج.

میخ تیل [mix teyl]: میخ نجاری مورد استفاده در لنج‌سازی.

میخ جهازی [mix jæhazi]: نوعی میخ بزرگ که در لنج‌سازی استفاده می‌شود.

میداف [midaf]: پارو.

میل [mil]: تخته‌اول و آخر در «سینه» و «تفر» لنج که به شکل افقی و کمی مایل نصب می‌شود و نقش سپر را برای لنج ایفا می‌کند.

ناخدا [naxoða]: ناخدا.

ناکو [naku]: از انواع لنج است که به پاکستانی نیز معروف است. ساخت این نوع لنج ریزه‌کاری‌های بیشتری دارد.

نر و لاس سکون [nær o las sokun]: نر و ماده. قطعه فلزی که با در هم قرار گرفتن، «سکون» را به لنج متصل می‌کند.

نسل [næsel]: هل دادن لنج با دست به طرف عقب.

نگله [næglæ]: بار بسته‌بندی شده بزرگ.

نگه [na:gæ]: محل توقف لنج‌ها هنگام توفان.

نول [nowl]: کرایه بار حمل شده توسط لنج.

نیم [nim]: ۱. «قماره» را نصف می‌کنند و به قسمت زیرین آن می‌گویند. ۲. قسمت انتهایی لنج را که «قماره» در آن قرار دارد دو طبقه می‌کنند، قسمت پایین آن را نیم می‌گویند.

وارد [vared]: «شلمون» قوس‌دار.

ولید [voleyd]: نوجوانی که در قدیم در لنج‌های بسیار بزرگ در خدمت ناخدا بود.

ونچ [venč]: جرثقیل کوچک.

ویو [voyu]: قسمت بالای شکم برآمده لنج از نمای بیرون.

هذ [heð]: دهانه ورودی «خور».

هزام [hæzam]: تخته‌ای است که روی «شلمون»‌ها قرار می‌گیرد؛ از «میل تفر» تا «میل سینه».

هشتاد و هشت [hæštað o hæšt]: نام نوعی موتور لنج.

هگوف [hoguf]: لنجی که برای شناور شدن، به آب زیاد احتیاج داشته باشد. این لنج اصطلاحاً «آب‌خور» ش زیاد است.

هلقه [hælpæ]: حلقه فلزی نصب شده در کناره‌های عرشه که برای بستن موقت طناب‌ها از آن استفاده می‌شود.

هم‌سنگار [hæmsengar] ← سنگار.

همله [hæmlæ]: شکم لنج. قسمت برآمده لنج از درون آن.

هنام [hænam]: نوک «بوم».

هنگف [hengof]: بلند کردن اشیای سنگین نظیر لنگر یا چوب.

هوک [huk]: قلاب‌های به کار رفته در مکان‌های مختلف لنج.

هوی پر [hævoy por]: هوای توفانی. «هوای خراب» هم گفته می‌شود، ولی اصطلاح لنجی آن «هوی پر» است.

هیاب [hayâb]: نمای «تفر» لنج از بیرون.

هیت [hey]: حرکت لنج به سمت عقب. فرمان حرکت به عقب.

هیت‌استان [heytestan]: دستگاه به جلو و عقب راندن موتور لنج.

هیل [hey]: هل دادن لنج به عقب با دست بدون کمک گرفتن از موتور لنج.

هیل [hil]: جدا کردن لنج با دست از جایی که به آن پهلو گرفته است.

هیور [hæyur]: سوراخ‌های زیر «شلمون» و روی «بیس» که باعث می‌شود آب ته لنج در یک جا جمع و تخلیه شود.

هیی [hæyey]: تختۀ جداکنندۀ «فنه» از لنج.

هی یاملی [hey yamli]: آواز دسته‌جمعی جاشوان هنگام بالا کشیدن لنگر و حمل اشیاء و بارهای بزرگ و سنگین.

یانمار [yanmar]: نام نوعی موتور لنج.

یوش [yuš]: طناب بادبان در قسمت جلویی لنج.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی